

دکتر جیمز اس. اشپیگل، اخلاق مسیحی، جلسه ۷ نظریه فرمان الهی

جیم اشپیگل و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر جیمز اس. اشپیگل در تدریس اخلاق مسیحی است. این جلسه ۷، نظریه فرمان الهی است.

بسیار خوب، پس از بررسی نظریه‌های اصلی اخلاق، فایده‌گرایی، اخلاق کانتی، اخلاق فضیلت و نظریه قرارداد اجتماعی، بیایید به رویکردهای دینی‌تر یا الهیاتی‌تر به اخلاق بپردازیم و با نظریه فرمان الهی شروع کنیم.

و از آنجا، درباره اخلاق مبتنی بر قانون طبیعی صحبت خواهیم کرد. بنابراین، نظریه فرمان الهی، به عبارت ساده، این دیدگاه است که اعمال خاص صرفاً به این دلیل درست یا نادرست هستند که خدا چنین گفته است. خداوند انواع دستورات را در کتاب مقدس صادر کرده است.

برخی از این دستورات بسیار کلی هستند، مانند دوست داشتن خداوند، خدای خود با تمام قلب، ذهن، روح و قدرت خود و دوست داشتن همسایه خود مانند خودتان. برخی از آنها دستورات بسیار خاصی هستند، مانند نصایح مختلفی که در رساله‌های پولس و سایر کتب کتاب مقدس آمده است. در کتاب لاویان، انواع قوانین موردی را داریم که موقعیت‌های بسیار خاصی را که ممکن است شامل کپک یا ترشحات بدن باشد و اینکه در آن شرایط خاص چه باید کرد، بیان می‌کنند.

دهها، اگر نگوئیم صدها، از این موارد وجود دارد. بنابراین، از انتزاعی‌ترین و کلی‌ترین اصول اخلاقی گرفته تا دستورات بسیار ملموس در مورد موقعیت‌های خاص، کتاب مقدس پر از دستورات است. اهمیت دستورات الهی، وقتی که فقط به تفکر در مورد اخلاق و درک مفاهیم ما از تعهد و وظیفه اخلاقی مربوط می‌شود، این است که این دستورات ما را به یک استاندارد خاص ملزم می‌کنند.

است که به معنای الزام legare می‌توان گفت که فرامین الهی اثر الزام‌آور دارند. در کلمه الزام، ریشه کلمه کردن است. این اصطلاح لاتین به معنای تحت‌اللفظی الزام‌آور است.

هر کسی که از نظر ریشه‌شناسی وظیفه‌ای داشته باشد، به این کلمه نگاه می‌کند. خوب، منطقی است که ما این (وابسته به وظیفه) (استفاده می‌کنیم) duty bound کلمه را به نوعی مقید بودن ربط دهیم. ما از عبارت

امشب نمی‌توانم با تو به سینما بیایم. چرا؟ چون وظیفه دارم این کار دیگر را انجام دهم. به دوستم گفتم که این کار را برایش انجام می‌دهم یا این کار یا آن کار را انجام می‌دهم.

نوعی الزام وجود دارد که ما آن را با الزام مرتبط می‌دانیم. فرامین الهی، الزاماتی را تحمیل می‌کنند به این معنا که ما را به هر معیاری که خدا تعیین کرده است، ملزم می‌کنند. بنابراین، این یک ایده اساسی در نظریه فرمان الهی است.

خدا فرامینی وضع می‌کند و صرفاً به این دلیل که خدا این فرامین را وضع کرده است، ما موظف به اطاعت از آنها هستیم. حال، این یک نظریه رایج در بین مسیحیان است و من فکر می‌کنم این واقعیت که وقتی از مسیحیان پرسیده می‌شود که نظرشان در مورد یک موضوع خاص، یک موضوع اخلاقی چیست، حتی اگر خود را نظریه‌پرداز فرامین الهی ندانند، اولین واکنش آنها این است که به کتاب مقدس مراجعه کنند و ببینند خدا

در مورد این موضوع خاص چه می‌گویید. یا چه چیزی در کتاب مقدس وجود دارد که ممکن است در مورد این موضوع صدق کند، چه سقط جنین، اتانازی، مجازات اعدام، قانونی شدن مواد مخدر یا هر چیز دیگری؟

ما به کتاب مقدس مراجعه می‌کنیم و می‌بینیم که خدا به ما چه دستوری داده است. او به ما می‌گوید که چگونه باید زندگی کنیم. ما به آن مراجعه می‌کنیم و سپس خواهیم فهمید که مسیر درست عمل چیست.

خب، مدت‌هاست که شکاکان، شکاکان مذهبی، خداناباوران و ندانم‌گرایان با استفاده از استدلالی که افلاطون در واقع سقراط، در یکی از دیالوگ‌های افلاطون، اوتیفرون، به ما ارائه داده، به نظریه فرمان الهی حمله کرده‌اند. این استدلال اکنون معضل اوتیفرون نامیده می‌شود، که اگر به هر وب‌سایت خداناباورانی سر بزنید در مقطعی، این استدلال را علیه نظریه فرمان الهی خواهید دید. لازم نیست خداناباوران بگویند که شما مسیحیان آنقدر ساده‌لوح و احمق هستید که فکر می‌کنید می‌توانید اخلاق را در خدا پیدا کنید.

مگر نمی‌دانی که سقراط ۲۵۰۰ سال پیش این را رد کرد؟ بنابراین، معضل اوتیفرون اساساً استدلال می‌کند که اگر شما یک نظریه‌پرداز فرمان الهی باشید، مجبورید بین یکی از دو گزینه‌ی متفاوت یکی را انتخاب کنید که هر دو کاملاً ناخوشایند هستند. در متن گفتگوی افلاطون، اوتیفرون، این از مکالمه‌ای بین سقراط و فردی که بیرون تالار شاه آرخون منتظر است، پدیدار می‌شود. آرخون قاضی‌ای است که بر اختلافات مذهبی ریاست می‌کند. سقراط منتظر است تا خودش این قاضی خاص را ببیند و اوتیفرون و سقراط این مکالمه را آغاز می‌کنند. اوتیفرون از او می‌پرسد که چرا آنجاست.

او توضیح می‌دهد که به اتهام بی‌دینی، فاسد کردن جوانان و اختراع خدایان دروغین بزرگ شده است، و این‌طور که معلوم می‌شود به این دلیل است که سقراط فقط به یک خدا اعتقاد داشته و نه به کل خدایان یونان. سقراط از اوتیفرون می‌پرسد: «خب، اینجا چه کار می‌کنی؟ «او می‌گوید: «خب، من دارم پدرم را به جرم «قتل تحت پیگرد قانونی قرار می‌دهم».

درسته؟ وای، پدر خودت؟ آره. چیکار کرد؟ خب، یه خدمتکار رو کشت. خب، اون خدمتکار چیکار کرده بود؟ کاری کرده بود که باعث شد پدرت انقدر شدید واکنش نشون بده؟ بله، در واقع، یه خدمتکار دیگه رو کشته بود.

خب، شما برده‌ای دارید که برده‌ی دیگری را کشته، و پدرتان برده‌ای را که قاتل بوده کشته. چطور این اتفاق افتاده؟ خب، او [برده] را بست. او می‌خواست از مقامات کمک بگیرد، و او را بست و در یک گودال انداخت. و در حالی که می‌خواست کمک بگیرد، آن خدمتکار مرد.

خب، پدرت یه قاتل رو کشته، و تو الان داری تعقیبش می‌کنی. درسته. وای، چقدر تأثیرگذاره.

تو واقعاً باید درک خوبی از درست، عادلانه و خوب داشته باشی که اینقدر جسور باشی که پدر خودت را به جرم قتل تحت پیگرد قانونی قرار دهی. پاسخ اوتیفرون این است که، خب، در واقع، بله، من درک خوب و دقیقی از درست و غلط دارم، و می‌دانم که اینجا حق با من است. خب، می‌توانی اینجا به من کمک کنی و فقط به من بگویی، از آنجایی که من، سقراط، به خاطر بی‌تقوایی مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرم، واقعاً می‌توانم از بینش تو در مورد تفاوت بین آنچه پرهیزگارانه است و آنچه نیست، استفاده کنم.

میشه فقط برام تعریف کنی تقوا چیه و خوبی چیه؟ و اوتیفرون با یه تعریف خیلی ناقص شروع می‌کنه که خیلی جزئی‌ه. اون در ابتدا خوبی رو به عنوان محاکمه کردن مجرم به خاطر جرمش تعریف می‌کنه. خب، ما دنبال یه چیز کلی‌تر از این هستیم.

بسیار خوب. بهترین تعریفی که او ارائه می‌دهد این است که خوبی یا تقوا چیزی است که همه خدایان دوست دارند و از آن متنفرند. این بی‌تقوایی است.

این بدی و نادرستی است. اوه، باشه. سقراط می‌گوید که این قطعاً از سایر تعاریف شما بهتر است.

فقط یک چیز دیگر. می‌توانید به این سوال من پاسخ دهید؟ بله. آیا خدایان تقوا را دوست دارند چون خوب است، یا خوب است چون آنها آن را دوست دارند؟ چی؟ این یک سوال بی‌اهمیت به نظر می‌رسد.

در واقع، اینطور نیست. اگر آنها آن را دوست دارند چون خوب است، این نشان می‌دهد که چیز دیگری غیر از دوست داشتن خدایان وجود دارد که آن را خوب کرده است. اگر خوب است چون دوست‌داشتنی است، اگر خوب است چون آنها آن را دوست دارند، پس سوال این است که، خب، چرا آنها آن را دوست دارند؟ بنابراین، در هر صورت، شما به نوعی گیر کرده‌اید.

در نهایت، اوتیفرون، بسیار آزرده خاطر، آنجا را ترک می‌کند، همانطور که اغلب در مورد سقراط و مصاحبه‌هایش اتفاق می‌افتد. احتمالاً همین باعث کشته شدن او شد. مردم فقط از دست آن مرد عصبانی بودند.

بنابراین، همانطور که بسیاری این کار را کرده‌اند، می‌توانیم این مسئله اوتیفرون را با یک زمینه توحیدی، به ویژه زمینه‌ای که به فرامین الهی مربوط می‌شود، تطبیق دهیم. این هم از این. آیا خدا به چیزی فرمان می‌دهد، X چون خوب است، یا چیزی خوب است چون خدا به آن فرمان داده است؟ حال، اگر بگوییم که خدا به هر چه که باشد، فرمان می‌دهد چون خوب است، این بدان معناست که خوبی مستقل از اراده خدا تعریف می‌شود.

و این از همان ابتدا موضع را رد می‌کند. اگر شما دیدگاه دوم را بپذیرید و بگویید چیزی خوب است چون خدا به آن فرمان داده است، آنگاه این سوال پیش می‌آید که چرا خدا به آن فرمان داده است؟ و این ما را به سوال اصلی برمی‌گرداند. یا می‌توانید، همانطور که در واقع، مسلمانان این رویکرد را اتخاذ می‌کنند. آنها می‌گویند که خدا صرفاً و صرفاً به آنچه انجام می‌دهد فرمان می‌دهد.

اگر می‌خواست، می‌توانست هر چیزی را درست کند. می‌توانست دستور تجاوز بدهد، می‌توانست دستور شکنجه بدهد، می‌توانست دستور کودک‌آزاری بدهد، و همه این کارها خوب بودند. اما اتفاقاً او کارهایی را که انجام داد، خودش دستور داده بود.

و این برای بسیاری از ما مشکل‌ساز به نظر می‌رسد. یک لحظه صبر کنید، به نظر می‌رسد چیزی در آن چیزها آنقدر اشتباه است که فرمان خدا به آنها به خودی خود آن چیزها را خوب نمی‌کند. بنابراین، چگونه از این معضل فرار کنیم؟ به نظر می‌رسد هر دو انتخاب، انتخاب بدی است.

چه باید بکنیم؟ ریچارد سوینبرن، فیلسوف دین معاصر، با این گفته که دو شاخ این معضل به دو نوع مختلف از حقایق اخلاقی مربوط می‌شود، به این موضوع می‌پردازد. بنابراین، او بین حقایق اخلاقی ضروری و ممکن تمایز قائل می‌شود. حقایق اخلاقی ضروری در همه جهان‌های ممکن صادق هستند.

آنها باید درست باشند، و نمی‌توانستند طور دیگری باشند. با این حال، حقایق اخلاقی ممکن به دلیل واقعیت‌های خاصی در مورد این جهان صادق هستند. بنابراین، به گفته سوینبرن، خداوند اعمال واجب ضروری را فقط به این دلیل که آنها به خودی خود خوب هستند، فرمان می‌دهد.

به عدالت رفتار کنید؛ مثلاً راستگو باشید. اما اعمال واجب مشروط خوب هستند زیرا خداوند به طور خاص به آنها دستور می‌دهد که شما باید این بدهی را به این شخص بپردازید.

شما باید حقیقت را به این شخص خاص بگویید؛ این موارد به شرایط زندگی بستگی دارد. بنابراین، خداوند به ما دستور داده است که در شرایط خاص از قوانین خاصی پیروی کنیم.

اینها اعمال واجب مشروط هستند، در مقابل اعمالی که لزوماً چنین هستند و نمی‌توانند طور دیگری باشند. این روش سوینبرن برای برخورد با این موضوع است. من خیلی طرفدار این نیستم.

من راه حل آکویناس را بسیار ترجیح می‌دهم. روش او برای پرداختن به این موضوع این است که بگوید خداوند به چیزهایی که فرمان می‌دهد، نه به دلیل ماهیت اعمال، بلکه به دلیل شخصیت خود او، فرمان می‌دهد. این ماهیت اوست که معیار خوبی است.

دستورات او به سادگی، به نوعی، طبیعت او را به کار می‌گیرند، یا به ما می‌گویند که طبیعت او در مورد آن موقعیت خاص یا زمینه زندگی چه معنایی دارد. بنابراین، دستورات او طبیعت خدا را برای ما آشکار می‌کنند. از بسیاری جهات، آنها به ما می‌گویند که با طبیعت خدا مطابقت داشته باشیم.

بنابراین، وقتی او می‌گوید قتل نکنید، به این دلیل است که خدا زنده است و او عدالت است. وقتی به ما می‌گوید که او را بالاتر از همه چیز گرامی بداریم، این خودسرانه نیست. به این دلیل است که ذات خدا به گونه‌ای است که همیشه درست و بهترین کار این است که او را بالاتر از همه چیز در نظر بگیریم.

و به همین ترتیب برای تمام دستوراتی که خدا می‌دهد. راه‌های بسیار زیادی برای بیان ذات خدا به ما وجود دارد. او معیار خوبی است.

بنابراین، خداوند به خاطر ذات خود، به آنچه فرمان می‌دهد، فرمان می‌دهد. بنابراین، هدف از فرامین کتاب مقدس، ایجاد حقایق اخلاقی خاص نیست. این حقایق اخلاقی ابدی هستند.

هدف از فرامین کتاب مقدس معرفت‌شناختی است، تا ما را در مورد آنچه از نظر اخلاقی درست و خوب است آگاه کند. و البته، همه اینها نتیجه‌ای از کیستی خدا و ماهیت اوست. بنابراین، فرامین کتاب مقدس اساساً معرفت‌شناختی هستند.

آنها حقایق اخلاقی را خلق نمی‌کنند، و آنچه را که برخی از معیارهای بالاتر از خدا به ما گفته‌اند به ما گزارش نمی‌دهند. نه، آنها پیامدهای طبیعت الهی را برای شیوه‌های مختلف رفتار ما به ما گزارش می‌دهند. این روش تومیستی برای حل معضل اوتیفرو است.

پیتر گیچ، فیلسوف کاتولیک قدیمی، برداشت جالبی از اخلاق مبتنی بر فرمان الهی دارد. او معتقد است که همه دانش اخلاقی به دانش خدا وابسته نیست، زیرا می‌گوید هرگونه وحی الهی ادعایی باید از نظر اخلاقی و فلسفی ارزیابی شود تا بتوانیم تشخیص دهیم که این یک ارتباط قابل قبول از جانب خداست. ما شهودهای فلسفی و اخلاقی خاصی را در قرائت خود از کتاب مقدس به کار می‌بریم و به همین دلیل است که کسانی از ما که کتاب مقدس را از جانب خدا می‌دانیم، آن را نیز چنین می‌دانیم.

او می‌گوید، بنابراین حتی ارزیابی ما از متون مقدس و معیارهای اخلاقی که در آنجا داریم، خودشان فلسفی هستند. باز هم، او یک کاتولیک معتقد است. او همسر جی. ای. ام. آنسکومب بود، فیلسوفی که سی. اس.

لوئیس را در فصلی از چاپ اول کتابش در مورد معجزات به چالش کشید، فصلی که تأثیر بسیار زیادی بر لوئیس گذاشت.

او این موضوع را خیلی جدی گرفت. او یک فیلسوف درجه یک بود، و گیج و آنسکامب یک تیم عالی بودند، بنابراین، به هر حال، این دیدگاه گیج است که از آنجایی که دانش اخلاقی خاصی مقدم بر شناخت خدا است، برخی از دانش‌های اخلاقی مستقل از شناخت خدا هستند.

من به طور خاص با این نظر موافق نیستم، اما این دیدگاه مهمی است که بیشتر در سنت حقوق طبیعی جا می‌افتد. در ادامه در مورد اخلاق حقوق طبیعی صحبت خواهیم کرد. بنابراین، او می‌گوید، نقل قول از او نامطلوب بودن کلی برخی اعمال مانند دروغگویی، نوزادکشی، زنا، خود اعلام قانون الهی است که چنین اعمالی را مطلقاً ممنوع می‌کند.

و او می‌گوید این درست است، حتی اگر کسی متوجه نشود که این اعلامیه‌ی قانون الهی است، حتی اگر به وجود خدا اعتقاد نداشته باشد، و باز هم، این فقط اخلاقی صریح قانون طبیعی است. اینکه خدا بر قلب‌های ما نوشته شده است. منظورم این است که قانون خدا، استعاره‌ی پولس رسول در رومیان ۲ است، فکر می‌کنم، قانون خدا بر قلب‌های ما نوشته شده است.

حتی مستقل از خواندن کتاب مقدس، ما درست و غلط اساسی را می‌دانیم، و به همین دلیل است که وقتی به کتاب مقدس نزدیک می‌شویم، یک چارچوب اخلاقی خاص ارائه می‌دهیم که ممکن است ما را قادر سازد. ارزیابی کنیم که آنچه کتاب مقدس در مورد چگونگی زندگی اخلاقی به ما می‌گوید اساساً در مسیر درست است. این به دلیل همین آگاهی ذاتی از قانون خداست. بنابراین دفعه بعد، در مورد اخلاق قانون طبیعی صحبت خواهیم کرد، اما این نظریه فرمان الهی است.

من دکتر جیمز اس. اشپیگل هستم در تدریس اخلاق مسیحی. این جلسه هفتم، نظریه فرمان الهی است.